

عصر آخر الزمان دجالان لطیف

حامد حجتی



اشاره

سینما در لغت لاتین از ریشه «ساین» به معنای کودکی، بازیگری و لودگی می‌باشد. این واژه با پسوند «ما» به معنای نمایش است. ماهیت این صنعت و هنر از بطن لغت آن آشکار می‌شود. سینما همان تئاتر صنعتی شده و صنعت تئاتر است. تئاتر نیز واژه‌ای یونانی از ریشه «تئا» به معنای خداست و تئاتر، خدانمایی یا نمایش خدایی انسان را معنا می‌دهد. این هنر اساساً یونانی است و پیشینه‌ای دست‌کم سه هزار ساله دارد و رسالتش نمایش اساطیر در هیبت بشری بوده است. با گردهمایی معنای واژه سینما و تئاتر، ماهیت واقعی سینما آن گونه که امروزه شاهدیم، آشکار می‌شود که تلفیقی از نمایش و بازیگری کودکانه انسان به عنوان اساطیر و خدایان است. این نوشتار بر آن است تا تأثیر و تأثر سینما بر عرفان و دین و کارکردهای این ساخت‌ها را در عصر کنونی بررسی کند.



از نظر تنوع باید گفت: در سینمای ناظر به زندگی پیامبران، هم «پازولینی» مارکیست فیلم ساخته (انجیل به روایت متی) و هم «کیسسون» که تازه ترین اثر او در گونه سینمای مذهبی (مصائب مسیح) از منظر یک مسیحی ارتدوکس به پیامبر خدا می نگرد. و هم «اسکور سیزی» که از دیدگاه اومانیسیم، پرسش ها و تردیدهای یک «انسان- پیامبر» را تصویر کرده و هم یک اثر هالیوودی (شاه و شاهان) به زندگی پیامبر نگریسته و هم نوعی رمانتیسم پاپی به کتاب مقدس (زفیرلی) در این عرصه تجربه شده است.

عده ای نیز به وجود «سینمای عرفانی - دینی» اعتقاد دارند اما معیار سنجش سینمای دینی را در ظواهر عینی آن جست و جو می کنند و از قشری ترین نمادهای دینی، مانند نشان دادن مناره و گنبد مساجد و حجاب زنان و ریش مردان و انگشتر عقیق و تسبیح در دست مردان آغاز می کنند تا در نهایت تکامل خود، به وجوه اخلاقی شخصیت های فیلم و تعبد و تشریح آن ها برسند و ارزش هایی از قبیل نماز خوان بودن، درستکار بودن، اهل حلال و حرام بودن و به زیارتگاه ها رفتن و امثال آن را نشان دهند، که البته همه این وجوه را در مراتب ظاهری، عینی و عوام فهم جست و جو می کنند.

نگاه دیگر

اما این سه دیدگاه را به دلایل واضح باید کنار بگذاریم. با توجه به آموخته های ما، سینمایی که می تواند تماشاگر را با خود به دنیایی دینی هدایت کند و یا به زبان روشن تر، سینمایی که بتواند نوعی شناخت شهودی را به تماشاگر انتقال دهد و این عالم شهودی عالمی دینی باشد، سینمایی کاملاً دینی است؛ یعنی با ارزش ترین نوع سینمای عرفانی -

و اضافه شدن صفت عرفانی و دینی را به سینما، کاری توهمی و زائد می شمارند. اینان می گویند سینما «هنر» است و هنر خود تجلی آفرینندگی و لطافت روح بشری است و در ذات «هنر»، مرتبه خلیفه الهی انسان بروز می کند و به همین دلایل، هنر خود هم عرض دین و بلکه برتر از آن است. به اعتقاد این افراد، دین در عینی ترین بروزش، سلسله ای از بایدها و نبایدها است که در نهایت

به یک دستگاه تکلیفی تبدیل می شود و اخلاق را وضع می کند که آن هم بیش تر اعتباری است؛ در حالی که هنر یک سره در کار توصیف و شناخت هستی است و با «علم حضوری» معرفتی در هستی ایجاد می کند که بسیار برتر از اخلاق و تکلیف است و نیاز کمال جویی و شناخت را در انسان سیراب می نماید. پس افزودن صفت دینی به هنر و به تبع آن به سینما، کاری عبث و حتی ویرانگر است.

دیدگاه دوم

برخی دیگر معتقدند «سینمای عرفانی - دینی» و «هنر قدسی» وجود ندارد، اما سینماگر و هنرمند متدین وجود دارد؛ چرا که اگر کسی متدین باشد و با چشم دین به جهان بنگرد، نگاهش در حاصل هنری و سینمایی اش نیز جاری می شود و ناگزیر حاصل کارش دینی است، ولی این حاصل، شکل و دستورالعمل خاصی ندارد بلکه مهم نگاه هنرمند است. سینمای دینی به این معنا، عنوانی نادرست و منحرف کننده است؛ پس باید دنبال سینماگر متدین بود.

دیدگاه سوم

پیدایش رسالتی پیامبرگونه و عارفانه

در چند دهه اخیر شاهد پیدایش رسالتی پیامبرگونه و عارفانه در سینما هستیم که گاه دعوی نجات بشریت را دارد و گویی منجی آخرالزمان است و قصد کشف حقیقت و هدایت بشریت را دارد. فیلم سازانی چون تارکوفسکی، رسور، برگمن و... از بنیان این سینما هستند که به سینمای حقیقت شهرت یافته است و در کشور ما نیز جایگاهی خاص خود یافته و گویی می خواهد جایگزین مذهب و عرفان شود.

مسأله این است: آیا به راستی سینما می تواند کاشف حقیقت باشد؟ بررسی این سینمای حقیقت جو، رسولانه و عرفانی تا به امروز می تواند بیانگر آینده آن نیز باشد و به عبارتی؛ سالی که نکوست از بهارش پیداست.

تا به امروز سینما جز در خدمت رشد کبر و غرور و جنون و مفساد اخلاقی نبوده است. و سینمای به اصطلاح دینی و عرفانی هم به واسطه طبع هم ذات پنداری آن، مثبت ترین اثری که بر مخاطب می نهد، القای احساس خدایی، اساطیری و پیامبری است که خود، جز کبر و جنون و کفر را اشاعه نمی دهد. برای نمونه، همان طور که در یک سالن نمایش فیلم قهرمانی همه احساس قهرمانی می کنند، در تماشای فیلم های دینی و عرفانی هم جز احساس مالخولیایی خود- خدایی و خود- پیامبری پدید نمی آید و عاقبت آن هم جز احساس پوچی و بی هویتی نیست.

بی حاصلی بحث دین و سینما

دیدگاه اول

بعضی، مبحث «دین و سینما» را بی حاصل می دانند؛ زیرا اصولاً «سینمای عرفانی - دینی» را «موجود» نمی دانند





دینی — از آن جهت که سینما است — شباهتی به علم حضوری از هستی دارد و به معرفت‌های عرفانی تنه می‌زند. در این مرتبه، فیلم‌ساز خود در عالمی حاضر شده است و حالا با ابزار سینما سعی می‌کند تماشاگر را نیز به حضور در آن عالم بکشاند و اگر توفیق داشت و تأثیرگذار بود، صرف‌نظر از مسائل دیگرش، این تأثیرات است که باید مورد قضاوت معرفت‌مناسبی از دین قرار گیرد.

سینمای عرفان بدلی

عرفان بدلی؛ سینمای عوام‌فریب و عوام‌زده است؛ عرفان بدلی؛ سینمای متظاهر است؛

عرفان بدلی؛ سینمای قشری است؛ عرفان بدلی؛ سینمای دنیاگراست؛ عرفان بدلی، سینمای مراسم و آیین‌های دینی را در حد ابتذال لوٹ می‌کند

در مجموع می‌توان با ذکر این شاخصه‌ها، سینمای عرفان بدلی را از عرفان ناب به خوبی تشخیص داد.

داستان‌های انجیلی، موضوع‌های

جذاب برای سینما

با همه تمایز وضعیت ما و غرب، نخستین برخورد دین با سینما در جهان مسیحی آمیخته با تصویر منفی دین از فیلم بود. سینمای غرب اما از آغاز تلاش کرد داستان‌های انجیلی را به موضوع‌هایی جذاب برای فیلم‌های سینمایی بدل سازد. با رویکرد سینما به

مضامین دینی، دو گروه اصلی فیلم‌های سینمایی شکل گرفت: دسته‌ای از آثار، مضمون‌های مربوط به قهرمانان کتاب مقدس (داوود و سلیمان، موسی و عیسی علیه السلام) را برای ساختن آثاری جذاب و پر از کشمکش و قواعد داستان پردازی هالیوودی به کار گرفتند. پاره‌ای از این آثار از سوی کلیسا مورد انتقاد تند قرار گرفت و به رغم پرفروش بودن فیلم‌هایی چون «ده فرمان»، همواره رعایت نشدن قواعد و اخلاق دینی در تصاویر آن مورد بحث باقی ماند.

از نظر تنوع باید گفت: در سینمای ناظر به زندگی پیامبران، هم «پازولینی» مارکسیست فیلم ساخته (انجیل به روایت متی) و هم «گیسون» که تازه ترین اثر او در گونه سینمای مذهبی (مصائب مسیح) از منظر یک مسیحی ارتدوکس به پیامبر خدا می‌نگرد. و هم «اسکور سیزی» که از دیدگاه اومانیسم، پرسش‌ها و تردیدهای یک «انسان- پیامبر» را تصویر کرده و هم یک اثر هالیوودی (شاه و شاهان) به زندگی پیامبر نگریسته و هم نوعی رمانتیسم پاینده به کتاب مقدس (زفیرلی) در این عرصه تجربه شده است.

در سینمای غرب، زندگی اولیاءالله و عارفان مسیحی (مانند فرانچسکو آسیزی) بارها روایت سینمایی شده است. همچنین کشیشان کلیسا از سوژه‌های مورد علاقه سینماگران بوده‌اند. آثاری چون فیلم صامت «سرخ» (سیدنی اسکات ۱۹۱۷)، از آخوور تا صلیب (الکات- گونتیر) گوژپشت نتردام، ابله، غزال‌های خیابانی، حرف سرخ (ویکتور مشریستروم)، پل سن لوئیس (چارلز برابین) صدف و کشیش (ژرمن پولاک)، مصائب ژاندارک (درایر)، کشیش در میان مردان (وان دایک)، در شهر پسرها (توردگ)، فرشتگان با صورت‌های کثیف (کورتیس)، کلام (درایر)، کشیش آوازخوان، راه خود را می‌روم (مک کاری)، رم شهر بی‌دفاع (روسلینی)، کلیدهای پادشاهی (استال)، سمفونی پاستورال (ژان دلانوا)، آقای ونسان (موریس کلوش) و مردی برای

تمام فصول... و انبوهی از آثار دیگر سینمای اروپا و هالیوود را باید نام برد که در آن‌ها یک شخصیت روحانی مسیحی، کشیش یا اسقف، کانون ماجراهای فیلم است.

بسیاری از آثار سینمای عرفان مسیحی با دیدگاهی اومانیستی به مقام دینی نگریسته و آن را در کشاکش بحران‌های انسانی به نمایش نهاده‌اند. پاره‌ای از بهترین آثار مانند آثار «برسون» و «درایر» سرشار از یک روح متعال و متافیزیکی و تجربه عرفانی و قدسی هستند که علیه نگره اومانیستی قد علم کرده‌اند.

سینما، جلوه‌گاهی برای عرفان

سکولار

کلیساهای قرون وسطا با انحصاری کردن علم و دین در اختیار و خدمت خود، باور استفاده ابزاری کلیسا از حربه دین در برابر حق آزادی، بهره‌برداری از علم و در نتیجه پیشرفت و سعادت بشر را در ذهن انسان غربی تقویت کرد، تا آن‌جا که مردم را با چالش بزرگ انتخاب میان دین و آزادی و پیشرفت روبه‌رو کرد. به حاشیه رفتن دین و باورهای الهی از زندگی بشر غربی در عصر مدرنیسم و جایگزین کردن انسان به جای خدا در رأس هرم هستی با اصالت بخشیدن به آدمی، از یک سو حاصل افراط‌گری‌های کلیسای کاتولیک در پیش از رنسانس و از سوی دیگر در کج‌فهمی انسان غربی محدود و محصور شده بود که سرچشمه همه مشکلاتش را نه در رفتارهای غیر عقلانی کشیش‌ها بلکه در اصل دین می‌پنداشت.

غرب اگرچه در دوران مدرنیسم با توجه و اتکا به فلسفه و باورهای اومانیستی‌اش به پیشرفت‌های مادی و صنعتی قابل توجهی دست یافت، ولی خلأهای حاصل از بی‌توجهی به معنا و باورهای معنوی، او را با معضل جدید بی‌هویتی و پوچ‌گرایی روبه‌رو ساخت؛ معضلی که روزبه‌روز گسترش و عمق یافت و باورهای اومانیستی را با پرسش‌های جدی روبه‌رو کرد. رشد



بی شک بدهی میلیاردی یک شبکه سراسری اجازه نمی‌دهد که تولید محصولات رسانه‌ای مسیر حرفه‌ای و لازم خود را طی کند و در این بین، برخی دیدگاه‌های شخصی درباره محصولات سینمای جهان، باعث می‌شود که به ناگاه هم سینمای داخلی از رسانه ملی حذف شود و هم محصولات معتبر جهانی. در این میان، مردم با موجی از فیلم‌های سینمایی بی‌کیفیت داخلی و محصولات بی‌هویت خارجی روبه‌رو می‌شوند که درصد محصولات سینمای داخلی و محصولات جهانی بسیار بیش‌تر است.

شدند. البته در این که محصولات تولید شده این گروه چقدر ارزش رسانه‌ای و فرهنگی داشت، هیچ بررسی خاصی انجام نشده، ولی کاهش تولید که برآمده از هزینه‌های تحمیل‌شده این گروه به بدنه شبکه‌های رسانه ملی بود، موجب شد که امروزه شبکه‌ها به دنبال مواد ارزان و کم‌هزینه برای پر کردن آنتن خود باشند و کاری به تأثیر و پیام آن برای مخاطب نداشته باشند.

بی شک بدهی میلیاردی یک شبکه سراسری اجازه نمی‌دهد که تولید محصولات رسانه‌ای مسیر حرفه‌ای و لازم خود را طی کند و در این بین، برخی دیدگاه‌های شخصی درباره محصولات سینمای جهان، باعث می‌شود که به ناگاه هم سینمای داخلی از رسانه ملی حذف شود و هم محصولات معتبر جهانی. در این میان، مردم با موجی از فیلم‌های

جدید انسان غربی، تنها به بعد باطنی و نیروهای روحی آدمی فارغ از ارتباطش با پروردگار معطوف است و نقش امور عرفانی و قدسی در سرنوشت او همچون گذشته کم‌رنگ و بی‌مایه است.

سینمای معنوی، سینمای چالش‌های انسانی

با توجه به واقعیت‌های موجود می‌توان سینمای عرفانی را سینمایی دانست که چالش‌های انسانی را در حوزه روحی، فردی و اجتماعی، با دیدگاهی استعلایی و به زبان زیبایی‌شناسانه و با ساختار مناسب، آن چنان بیان می‌کند که در ما حسی از تعالی خواهی به وجود می‌آورد. در این جا چه روحیه ملایم سینماگری چون «ازو»، چه روحیه سینماگری چون «برسون»، و چه روحیه پرسشگر و بحران زده سینمایی شبیه سینمای «برگمن» و چه روحیه تا حدی اکپرسیونیستی سینمای «درایر»، هریک، به گونه‌ای ما را متوجه پرسش قدسی می‌نماید؛ همان‌گونه که در ایران سینمای آوانیان، حاتمی،

مهرجویی، حاتمی‌کیا و مخملباف، ما را در معرض پرسش، تردید و یا اعتلای ژرف تجربه دینی قرار می‌دهند.

این روزها به یمن برخی تفسیرهای افراطی تلویزیون از فیلم‌های سینمایی، خو گرفته یا پذیرفته‌ایم که هر معنای دینی را به هر فیلمی نسبت دهیم. این تفسیرها گاهی به قدری در هم و بر هم هستند که مایه خنده و تمسخر می‌شوند. در حوزه بازآفرینی و اقتباس یا در حوزه‌ای که تیاتری‌ها آن را دراماتورژی می‌نامند، این امکان پذیرفتنی است که رابطه یا علاقه تفسیری خاصی به آفرینشی جدید بینجامد که‌ای بسا در تفسیر متن اصلی خود را دور یا بی‌اعتبار نشان می‌دهد.

پس از تغییراتی که در سازمان صدا و سیما رخ داد، به ناگاه گروهی تازه به فیلم‌سازان جدید رسانه ملی تبدیل

روزافزون تمایلات معناگرایانه در غرب به ویژه در دهه اخیر، واکنش مثبت انسان غربی به پرسش‌هایی بی‌پاسخ است که سال‌ها به عمد از آن‌ها دور نگاه داشته شده بود. اما این که پاسخ به نیازهای معنوی انسان غربی چگونه پاسخی باید باشد، مشکل بعدی متفکران غربی بود که با آن روبه‌رو شدند.

امروزه در سراسر دنیا از شیوه‌ها و ابزارهای گوناگونی برای گسترش یک ایده و تفکر استفاده می‌شود که در این میان، سینما به دلیل گستره وسیعی که دربرگرفته و میزان محبوبیت و مقبولیتی که در بین مردم دارد، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

تمایل روزافزون به تولید فیلم‌هایی با موضوع توجه به مسائل عرفانی، معنایی و امور متافیزیکی در سینمای هالیوود، این واقعیت را نشان می‌دهد که متفکران غرب از سینما به عنوان یکی از استراتژیک‌ترین ابزار انتقال آرا و عقاید بهره‌برداری می‌کنند.

توجه استثنایی و بیش از اندازه سینمای غرب به مفاهیم عرفانی و متافیزیکی، سینمای کشورهای دیگر از جمله ایران را نیز تحت تأثیر قرار داده است؛ به گونه‌ای که سال گذشته شاهد ایجاد بخش جدیدی در جشنواره‌های بین‌المللی فیلم کوتاه تهران و فیلم فجر با عنوان بخش سینمای معناگرا بودیم. اما این که تفسیر متفکران غرب از امور عرفانی، متافیزیکی و معنوی چه بوده و اساساً معناگرایی از نگاه آنان به چه چیزهایی اطلاق می‌شود، موضوع بسیار مهم و محور اصلی مبحث مذکور است که با توجه به تحلیل و بررسی برخی فیلم‌های تولید شده در سینمای هالیوود و ایران دنبال می‌شود.

نتیجه‌ای که پس از بررسی کتاب‌ها و تولیدات سینمایی غرب بویژه در دهه اخیر حاصل شده، این است که نگاه و باور انسان‌محور غربی‌ها در مسائل، همچنان مورد تأیید و تأکید متفکران و سیاستمدارانی است که نقشی عمده در کانالیزه و کنترل کردن اندیشه در غرب ایفا می‌کنند؛ به این معنا که نگاه



بیم این می‌رود که در صورت عدم دخالت ریاست سازمان صداوسیما و تغییر نکردن این تفکر در معاونت سیما و مدیریت شبکه‌های تلویزیونی، به بهانه چند محصول صهیونیستی و امریکایی هدفمند، پای هر محصول بی‌ارزش سینمایی با محتوای پوچ‌گرایی و ماده‌پرستی، به شبکه‌های سیما کشیده شود که آثار جبران‌ناپذیر آن در عصر گسترش عرفان‌های بدلی و خرافات و فرقه‌گرایی‌های هدفمند، بیش از چند فیلم اکشن در سال خواهد بود. ترویج بودا و فرقه‌های گوناگون عرفانی چینی و هندی، کم‌ترین اثر منفی فرهنگی و ارزشی این تفکر و خریدهای خارجی برای شبکه‌های تلویزیونی است که هنوز به صورت جدی به آن توجه نشده است.

سینمایی بی‌کیفیت داخلی و محصولات بی‌هویت خارجی روبه‌رو می‌شوند که درصد ضررهای معنوی و ارزشی آن در برابر محصولات سینمای داخلی و محصولات جهانی بسیار بیش‌تر است. در این وضعیت، کاهش تولید و نیاز به محصولات جدید، موجب شده شبکه‌ها سراغ محصولات هندی و چینی بروند و جالب است که برخی شبکه‌ها با اصرار زیاد به پخش محصولات سطح پایین ایرانی، باعث شده‌اند چرخه تولید را دوباره همان دلالان خارج از صدا و سیما تنظیم و طراحی کنند.

نیاز شبکه‌ها به محصول سینمایی آن‌قدر بالاست که به تازگی بستگان برخی از مدیران سابق صداوسیما هم با راه‌اندازی دفترهای فیلم‌سازی حرفه‌ای، بدون داشتن تجربه و تحصیلات لازم،

به تولید فیلم‌های تلویزیونی و کپی‌های سینمایی می‌پردازند! البته اگر به محصول تولید شده آن‌ها دقت کنید، تنها بازیگران معروفی هستند که به دلیل کاهش تولید در سینمای ایران، حاضر شده‌اند به حضور در این فیلم‌های تلویزیونی تن دهند.

برای نمونه، یکی از کارگردانان این گروه به شدت می‌کوشید تا فیلم تلویزیونی خود را به یکی از شبکه‌های تلویزیونی قالب کند، ولی در کل تلاش وی به نتیجه نرسید و حال در فکر تهیه نسخه سینمایی از فیلم مزبور است تا در سینما اکران شود.

از مواردی که تا کنون، موجب شکل‌گیری حاشیه امنیت برای این گروه و بهره‌برداری از رانت موجود شده، استفاده مشاوره‌ای از کارگردانان و چهره‌های معروف در حاشیه تولید محصولات عرفانی و دینی است، تا کسی توان انتقاد و پیگیری از چرخه تولید آن‌ها را نداشته باشد.

اگر صدا و سیما در همین مرحله با نظارت بیش‌تر بر چرخه تولید این فیلم‌های تلویزیونی، دخالت نکند، بی‌شک شبکه‌های تلویزیونی در آینده‌ای نزدیک باید میلیاردها تومان را بابت تولید به اصطلاح محصولات سینمایی داخلی به جیب عده‌ای خاص بریزند.

متأسفانه، برخی دیدگاه‌های شخصی و غیرحرفه‌ای در مدیریت شبکه‌های تلویزیونی هم مزید بر علت شده و موجب به وجود آمدن فضا و خلأ برای گروه فیلم‌سازان تلویزیونی خارج از رسانه ملی شده است.

در همین حال برخی شرکت‌های داخلی نیز در دوره‌ای توانستند نظر صداوسیما را به خرید محصولات سطح

پایین هندی و چینی خودشان توجیه کنند و متأسفانه، گاه هر فیلم و اثری امکان پخش از شبکه‌های سراسری را پیدا می‌کند. اگر در این مورد بسیار مهم نیز رسانه ملی با روشنفکری رسانه‌ای بر روند خریدهای خارجی، مقیاسی درست را اجرا نکند، در آینده باید میلیاردها دلار هزینه ضدارزش‌هایی را پردازیم که به سبب تعصب خاص و بی‌بهره بودن از علم رسانه، وارد فضای رسانه ملی شده است.

باید دیدگاه‌های موجود در خرید محصولات جدید خارجی و تولید محصولات داخلی را در رسانه ملی ارتقا داد و از تصورات افراطی در مورد فیلم‌های امریکایی و اروپایی جلوگیری کرد تا امکان بهره‌برداری از محصولات خوب و مناسب جهانی فراهم شود و از طرفی به نام پخش فیلم سینمایی ایرانی، نام هر غیرمتخصص و چهره غیرحرفه‌ای در کسوت کارگردان و تهیه‌کننده، موجب صرف شدن هزینه‌های رنگارنگ نباشد و بیش‌ترین فشار را بر بدنه رسانه ملی وارد نکند.

بیم این می‌رود که در صورت عدم دخالت ریاست سازمان صداوسیما و تغییر نکردن این تفکر در معاونت سیما و مدیریت شبکه‌های تلویزیونی، به بهانه چند محصول صهیونیستی و امریکایی هدفمند، پای هر محصول بی‌ارزش سینمایی با محتوای پوچ‌گرایی و ماده‌پرستی، به شبکه‌های سیما کشیده شود که آثار جبران‌ناپذیر آن در عصر گسترش عرفان‌های بدلی و خرافات و فرقه‌گرایی‌های هدفمند، بیش از چند فیلم اکشن در سال خواهد بود. ترویج بودا و فرقه‌های گوناگون عرفانی چینی و هندی، کم‌ترین اثر منفی فرهنگی و ارزشی این تفکر و خریدهای خارجی برای شبکه‌های تلویزیونی است که هنوز به صورت جدی به آن توجه نشده است.

بخشی از مطالب این نوشتار از مجموعه مقالات سایت اینترنتی جنگ روانی اقتباس شده است.

